



مجمع فرهنگی آموزشی  
علامه طباطبائی

# آموزش هبزی



کارگردان  
شاهین ه

(پایه چهارم)

درس: علوم - فارسی

تاریخ: ۹۹/۰۷/۰۵

## علوم

۱- آزمایشی طراحی کنید که با استفاده از آن بتوان آب و نمک موجود در محلول آب‌نمک را از هم جدا کرد، به طوری که در انتها هم آب خالص و هم نمک داشته باشیم.

۲- به نظر شما هریک از ترکیبات زیر چه مخلوطی هستند، نتیجه‌ای که از آزمایش ترکیب هریک به دست آورده‌اید را بیان کنید. (هریک را به طور عملی انجام داده و بعد نتیجه‌گیری کنید.)

روغن و جوش شیرین در آب

الکل در آب

نشاسته در آب

۳- طاها و دوستش پرهام با هم بازی می‌کردند که در حین بازی تصمیم گرفتند که یک آزمایش انجام دهند. طاها تصمیم گرفت یک قاشق خاک را در یک لیوان آب بریزد و آن را به خوبی هم بزند، دوستش پرهام نیز یک قاشق زعفران را در مقداری آب ریخت و آن را روی حرارت بخار کتری قرار داد سپس آن را به خوبی هم زد، به نظر شما مخلوطی که طاها و پرهام به دست آورده‌اند یکنواخت است یا غیر یکنواخت؟

- به نظر شما طاها چگونه می‌تواند خاک را از آب جدا کند؟

## فارسی

### \*کوچ پرستوها



صبح زود بود. خانم پرستو بال‌بالی را از خواب بیدار کرد و به او گفت: بلند شو پسرم باید برای سفر آماده بشویم. بال‌بالی با خوشحالی از جا پرید و گفت: من آماده‌ام بعد یادش افتاد که از دوستانش خداحافظی نکرده است. به سرعت از لانه بیرون پرید و گفت: الآن برمی‌گردم. بال‌بالی پرید و پرید تا به لانه‌ی کوچکی رسید بعد دوتایی پیش قارقاری رفتند.

بال‌بالی به دوستانش گفت: ما داریم از اینجا کوچ می‌کنیم. چیک چیکی و قارقاری از شنیدن این حرف خیلی ناراحت شدند. چیک چیکی گفت: حالا همیشه کوچ نکنید؟

قارقاری گفت: «نمیشه همین جا بمونید؟»، بال‌بالی گفت: «نه اگر اینجا بمونیم از سرما یخ می‌زنیم باید به جاهای گرم برویم.» چیک‌چیکی و قارقاری غصه خوردند.

بال‌بالی گفت: «ناراحت نباشید. وقتی هوا گرم شد دوباره برمی‌گردیم و گریه‌اش گرفت.» قارقاری و چیک‌چیکی هم گریه کردند. چیک‌چیکی گفت: «دل‌مان برای شما تنگ می‌شود.» بال‌بالی گفت: «دل من هم برای شما تنگ می‌شود.» بعد از آن‌ها خداحافظی کرد و تندی به لانه برگشت.

آسمان پر از پرستو شده بود. بال‌بالی هم در میان پرستوها بود، همه داشتند به جاهای گرم کوچ می‌کردند. پرستوها روزها و هفته‌ها پرواز کردند. بال‌بالی هم در کنار مادرش پرواز کرد.

بال‌بالی روزهای اول خیلی زود خسته می‌شد. حتی یک روز از خستگی مریض شد. پرستوهای دیگر آن‌قدر صبر کردند تا حال او دوباره خوب شد. اما بعد کم‌کم عادت کرد. بال‌بالی‌ای که نمی‌توانست پابه‌پای پرستوهای دیگر پرواز کند، حالا دیگر اصلاً خسته نمی‌شد.

یک روز عقاب بزرگی به آن‌ها حمله کرد. پرستوها همگی با هم روی سر عقاب ریختند. بال‌بالی هم کمکشان کرد. عقاب از ترس فرار کرد و رفت و دیگر برنگشت. پرستوها دوباره پرواز کردند. از روی دشت‌ها و جنگل‌های زیادی گذشتند. آن‌قدر رفتند و رفتند تا به جایی رسیدند که گرم بود. به جایی که پر از سبزه و گل و پر از غذا بود. پرستوها همه خوشحال بودند. از همه بیش‌تر بال‌بالی خوشحال بود. وقتی هوا سرد می‌شود پرستوها سفر خود را شروع می‌کنند. آن‌ها به جاهای گرم کوچ می‌کنند.

پرستوها خیلی قوی هستند؛ آن‌ها می‌توانند روزها و هفته‌ها پرواز کنند. پرستوها خیلی باهوش هستند، اگر هوا بارانی شود آن‌ها فوراً می‌فهمند و راهشان را عوض می‌کنند.

اگر در بین راه پرستویی مریض شود؛ پرستوهای دیگر او را تنها نمی‌گذارند. آن‌قدر صبر می‌کنند تا حال او خوب شود بعد همگی با هم پرواز می‌کنند.

حالا که داستان را خواندید، با دقت بیش‌تری به سؤالات زیر پاسخ دهید:

۱- چرا پرستوها کوچ می‌کنند؟

۲- این داستان چه پیامی را به شما منتقل کرد؟

۳- اگر شما به جای بال‌بالی بودید چه کار می‌کردید؟